



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ خرداد ۱۳۹۱

مصادف با: ۷ رجب المرجب ۱۴۳۳

جلسه: ۱۱۹

موضوع کلی: امتثال حکم

موضوع جزئی: نظریه حق الطاعة (نقد و بررسی)

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

اشکال پنجم:

این اشکال به نوعی با اشکال قبلی مرتبط است، ما عرض کردیم اشکال شهید صدر به مشهور این است که قیاس مولویت ذاتیه خداوند متعال به مولویت‌های عقلائییه صحیح نیست در ادامه این اشکال شهید صدر فرمودند نمی‌توانیم بگوییم شارع این سیره و طریقه معمول در مولویت‌های عقلائییه را امضاء کرده و بعد نتیجه بگیریم آنچه که در مولویت‌های عقلائییه وجود دارد مورد امضاء شارع قرار گرفته پس معتبر است، منظور از سیره که ایشان ذکر کردند همان نکته‌ای است که قبلاً هم اشاره شد که از دید عقلاء مولویت عقلاء و حق الطاعة در صورتی ثابت است که تکلیف واصل شده باشد و اگر تکلیف واصل نشده باشد امتثال آن لازم نیست، شهید صدر اشکال کردند که گمان نکنید شارع این سیره را امضاء کرده چون امضاء سیره عقلائی در واقع به معنای اثبات برائت شرعیه است در حالی که بحث ما در برائت عقلیه است. ما به این بخش از کلمات ایشان کار داریم که ایشان از این مسئله به عنوان سیره عقلاء نام برده است، اشکال ما این است که اینجا اصلاً بحث از سیره عقلاء نیست، همان طور که در بیان اشکال قبلی هم عرض کردیم این حکم عقل عملی است؛ یعنی عقل عملی درک می‌کند که در مولویت‌های عقلائییه، حق الطاعة مشروط به وصول قطعی تکلیف است که در این صورت که اشتراط، حکم عقل عملی باشد نیازی به امضاء شارع ندارد و ما از راه ملازمه بین عقل عملی و حکم شرعی می‌توانیم اعتبار این حکم عقل عملی را ثابت کنیم. شهید صدر گمان کرده این سیره عقلائییه است و مثل سایر سیره‌های عقلائی باید از طرف شارع امضاء شود، سیره عقلائی در واقع همان روش و سلوک عملی عقلاء است که در مواضع مختلف یک سلوک و روش خاص عملی دارند که بعضاً شارع از آنها ردع می‌کند و گاهی هم ردع نمی‌کند و مورد تأیید شارع قرار می‌گیرد اما این ربطی به ما نحن فیه ندارد، اینکه عقلاء مولویتی دارند و حق الطاعة نسبت به مولویت‌های عقلائییه مشروط به وصول قطعی تکلیف است اصلاً ربطی به سیره عقلائییه ندارد بلکه حکم عقل عملی است بنابراین این تصور شهید صدر صحیح نمی‌باشد که گمان کرده اینجا بحث سیره عقلائییه است و ما نیازمند امضاء شارع می‌باشیم و بعد نتیجه گرفته که در این صورت برائت شرعیه ثابت می‌شود که خارج از محل بحث است چون بحث ما در برائت عقلیه است.

سؤال: سیره عقلاء همان عقل عملی است و جدا از هم نیستند، ما یک عقل نظری داریم و یک عقل عملی و همان سیره عقلاء است.

استاد: مثالی که برای حکم عقل عملی می‌زنند حکم عقل به حسن عدل و قبح ظلم است، اختلافی است بین محقق اصفهانی و دیگران که آیا حسن عدل و قبح ظلم از مدرکات عقل عملی است یا از قضایای مشهوره‌ای است که تطابقت علیها آراء العقلاء؛ یعنی ادراک باید‌ها و نبایدها و ربطی به روش عملی عقلاء ندارد، رجوع جاهل به عالم یک سلوک عملی و بناء عملی عقلاء است، اخذ به خبر ثقه هم بناء عملی عقلاء است و این موارد، حکم عقل عملی نیست بلکه منظور این است که آنچه که عقلاء عالم در زندگی خودشان بر اساس آن عمل می‌کنند و شؤون مختلف زندگی خود را اداره می‌کنند و ربطی به حسن عدل و قبح ظلم ندارد و از جنس آنها نیست.

اشکال ششم:

از کلمات شهید صدر استفاده می‌شود که قبح عقاب بلابیان متوقف بر عدم ثبوت حق الطاعة در مرتبه سابق است؛ یعنی به نظر ایشان عقل حکم می‌کند در صورتی که حق الطاعة موجود نباشد مخالفت با هر امر و نهی مولوی واقعی مستلزم عقاب نیست چون همان طور که گفتیم به نظر شهید صدر حق الطاعة فقط در مواردی ثابت نیست که قطع به عدم تکلیف باشد زیرا موضوع حق الطاعة انکشاف تکلیف است به هر درجه‌ای که باشد لذا شامل تکالیف محتمله هم می‌شود اما اگر یقین داشته باشیم تکلیفی نیست؛ معنایش این است که اصلاً انکشافی حاصل نشده تا حق الطاعة ثابت شود و بر همین اساس گفتیم اگر یقین به عدم تکلیف داشتیم ولو آنکه فی الواقع تکلیفی موجود باشد و مکلف به استناد یقین خود تکلیف را ترک کند عقاب نمی‌شود پس روشن است که قبح عقاب بلابیان متوقف بر عدم ثبوت حق الطاعة در رتبه سابق است؛ به عبارت دیگر آنچه که عقل درک می‌کند این است که عقاب بدون ثبوت حق الطاعة بر خلاف عدل و حکمت الهی است و قبیح می‌باشد. تا اینجا اختلافی بین مشهور و شهید صدر نیست که حق الطاعة در محدوده‌ای که ثابت است قبح عقاب بلابیان معنی ندارد. قبح عقاب بلابیان وقتی می‌آید و در محیطی وارد می‌شود که حق الطاعة ثابت نباشد. اختلاف مشهور و شهید صدر در شمول دائره حق الطاعة است که مشهور دائره حق الطاعة را ضیق می‌دانند ولی شهید صدر دائره حق الطاعة را وسیع می‌داند. حال اگر ما ثابت کردیم و گفتیم حق الطاعة در موارد احتمال تکلیف ثابت نیست؛ معنایش این است که قبح عقاب بلابیان در موارد تکلیف احتمالی هم ثابت است، اگر ما گفتیم در رتبه سابق و در موارد انکشاف احتمالی تکلیف حق الطاعة وجود ندارد نتیجه این است که عقاب نسبت به تکالیف محتمله و انکشاف احتمالی تکلیف قبیح است. گمان نشود ما اشکالات قبلی را تکرار می‌کنیم، ما در اشکال دوم در مقابل اشکالی که شهید صدر به مشهور ایراد کردند و گفتند شما بین مولویت و منجزیت تفکیک کرده‌اید گفتیم مشهور بین اصل مولویت و اصل منجزیت تفکیک نکرده لکن بین حدود مولویت و حدود حق الطاعة که منجزیت از لوازم حق الطاعة است تفکیک کرده‌اند، ما آنجا برای اثبات این مطلب عرض کردیم بین حدود مولویت و حدود منجزیت ملازمه‌ای نیست یعنی هر چند دائره مولویت تشریحی مولی وسیع باشد لزوماً مقتضی وسعت دائره حق الطاعة نیست، مولویت تشریحی خداوند متعال آن قدر گسترده است که خداوند حق دارد هر تکلیفی را به عهده بندگان بگذارد اما این بدان معنی نیست که دائره منجزیت هم آن قدر وسیع باشد که حتی تکالیف محتمله هم لازم الامتثال باشد، ما

در اشکال دوم این ملازمه را انکار کردیم. همه هدف در مقابل شهید صدر این بود که ایشان به مشهور اشکال کردند که چرا بین مولویت و منجزیت تفکیک کرده‌اید و این تفکیک و تبعیض در منجزیت و حق الطاعة در واقع به معنای تبعیض در مولویت خداوند متعال است و تبعیض در مولویت خداوند صحیح نیست که ما در پاسخ عرض کردیم اصلاً چنین ملازمه‌ای وجود ندارد و مشهور ملازمه بین اصل مولویت و منجزیت را قبول دارند و حتی گستردگی مولویت تشریحیه خداوند هم قابل انکار نیست و خداوند متعال هر تکلیفی را می‌تواند صادر کند ولی این گونه نیست که ما گستردگی و سعه مولویت تشریحیه را به این بدانیم که هر چه را که احتمال می‌دهیم به عنوان تکلیف صادر شده باشد باید امتثال کنیم. پس این خلاصه اشکال دوم بود ولی آنچه که ما در این اشکال مطرح می‌کنیم این است که اساساً حق الطاعة در موارد تکلیف محتمل ثابت نیست، پس ممکن است ما در ضمن اشکال دوم اشاره‌ای هم به این مطلب کرده باشیم اما اینجا به صورت یک اشکال مستقل این مطلب را مطرح می‌کنیم. ما اگر معنای این مسلک را از دید قائلین به این مسلک تشریح کنیم قائلین به مسلک حق الطاعة معتقدند عقل عملی بر اساس ادای حق خالق و مالک، حفظ احترام مولی و رعایت حریم مولی را لازم می‌دانند و از جمله مراتب حفظ حریم مولی این است که هر چه احتمال می‌دهیم مولی به آن دستور داده یا به عبارت دیگر هر تکلیفی را که احتمال می‌دهیم از ناحیه مولی صادر شده باشد باید اتیان کنیم مگر آنکه به نوعی رضایت او را در ترک احتیاط احراز کنیم، اشکال اساسی این است که اساساً حق الطاعة در واقع مربوط به تعیین وظیفه عبد در برابر مولی است؛ یعنی آنچه را که عبد باید در برابر مولی انجام دهد نه آنچه را که انجام آن از طرف عبد شایسته و سزاوار است یعنی گاهی ما بحث می‌کنیم از اینکه وظیفه عبد در برابر مولی و حداقل‌هایی که عبد باید در برابر مولی رعایت کند چیست و گاهی بحث در این است که حداکثر کاری که عبد می‌تواند در برابر مولی انجام دهد کدام است، وقتی می‌گوییم حداقل کاری که عبد باید انجام دهد مراد همان موارد لزوم امتثال دستورات است ولی حداکثر کاری که عبد می‌تواند انجام دهد حد یقف ندارد چون هر چه تسلیم و انقیاد انسان در برابر مولی بیشتر باشد حسن آن افزون‌تر خواهد بود و هیچ کس عبدی را بخاطر کرنش و خضوع بیش از حد در برابر مولی سرزنش نمی‌کند و هر چه خضوع او بیشتر باشد تحسین عقلاء هم بیشتر خواهد بود اما آنچه که در مسئله حق الطاعة به عنوان لزوم امتثال مطرح است و عقل آن را لازم می‌داند تکلیفی است که صدور آن برای عبد معلوم باشد، عقل می‌گوید تکلیفی را که صدور آن برای شما قطعی و معلوم است باید امتثال کنید اما نسبت به تکلیفی که معلوم الصدور نیست عقل نمی‌گوید شما باید حتی تکالیف محتمله را هم اتیان کنید، رعایت حریم مولی و احترام مولی را در این موارد نیکو می‌داند؛ یعنی احتیاط را در این موارد شایسته می‌داند اما لازم نمی‌داند پس ما مدعی هستیم حق الطاعة در رتبه سابق نسبت به تکالیف محتمله ثابت نیست، شهید صدر هم هیچ دلیلی بر این ادعا ذکر نکردند الا اینکه گفته‌اند این از ادراکات عقل عملی است و وجدانی و بدیهی است و همین که موضوع تصور شود قهراً منجر به تصدیق آن خواهد شد ولی عرض ما این است که تصور اینها لزوماً منجر به تصدیق آن نخواهد شد، آنچه که عقل عملی می‌فهمد رعایت حریم مولی است و رعایت حریم مولی از دید عقل عملی به این است که تکالیفی که صادر شده و برای مکلف

معلوم شده انجام دهد اما عقل هیچ‌گاه انسان را ملزم نمی‌کند به اینکه در دایره تکالیف احتمالی هم اتیان و امتثال لازم باشد یعنی اصلاً معلوم نیست تکالیف محتمله هم از مصادیق لزوم رعایت حریم مولی باشد.

اشکال هفتم:

اگر از دید عقل رعایت حریم و احترام مولی لازم باشد و گفته شود که از جمله مراتب حفظ حرمت مولی و اتم مراتب آن این است که هر چه که احتمال صدور آن از طرف مولی داده می‌شود باید اتیان شود سؤال این است که چرا شما اتم مراتب حفظ حرمت مولی را اتیان به تکالیف محتمل الوصول یا محتمل الصدور قرار داده‌اید؟ شهید صدر فرمودند چون مولویت خداوند متعال مثل سایر صفات خداوند از اتم مراتب مولویت است پس حفظ حرمت مولی هم باید در اتم مراتب باشد؛ یعنی چون مولویت در اتم مراتب است رعایت حریم مولی و عبودیت هم باید در اتم مراتب باشد، سؤال این است که به چه دلیل شما اتم مراتب عبودیت و اتم مراتب حفظ حریم مولی را اتیان به تکالیف احتمالی قرار داده‌اید چون ما می‌گوییم از این بالاتر است و حتی اگر اراده خداوند هم برای ما معلوم باشد باید اتیان کنیم و بالاتر اینکه اگر احتمال اراده الهی را هم بدهیم باید اتیان کنیم. چرا آن را به تکالیف محتمله منحصر کرده و می‌گویید حداقل باید احتمال صدور تکالیف را بدهیم تا اتیان آن لازم باشد، اگر بین وسعت مولویت تشریحی خداوند و وسعت حق الطاعة ملازمه می‌بینید و می‌گویید مولویت خداوند محدود نیست و خالقیت و مالکیت و منعمیت خداوند بی‌حد است پس باید رعایت حریم او و عبودیت او هم محدود نباشد در حالی که شما برای عبودیت مرز تعیین می‌کنید و عبودیت را نسبت به مولویت محدود می‌کنید. نتیجه سخن شما این است که مولویت مطلق است اما عبودیت محدود است لکن شما نسبت به مشهور کمی دایره حق الطاعة را توسعه داده‌اید چون مشهور دایره حق الطاعة را در خصوص تکالیف قطعی الصدور یا قطعی الوصول قرار داده‌اند ولی شما می‌گویید علاوه بر تکالیف قطعی الصدور و قطعی الوصول تکالیف محتمله هم در دایره حق الطاعة قرار می‌گیرد ولی این نتیجه از مقدماتی که شما گفتید بدست نمی‌آید؛ چون اگر بخواهیم با معیار آن مقدمات استدلال کنیم باید گفته شود در مورد هر چیزی هم که احتمال بدهیم مولی اراده کرده ولو امر و نهی نداشته و دستوری صادر نکرده باشد اطاعت واجب است در حالی که قطعاً قائلین به مسلک حق الطاعة به این مسئله ملتزم نشده و خود شهید صدر از کسانی است که معتقد است بدون وجود امر و نهی شارع حتی اگر اراده خداوند متعال هم معلوم باشد امتثال لازم نیست چه رسد به اینکه اراده محتمل باشد پس لازمه مسلک حق الطاعة این است که در این موارد هم از دید عقل امتثال لازم باشد در حالی که مرز مسلک حق - الطاعة تا اینجا امتداد ندارد و نهایت محدوده‌ای که می‌توان برای حق الطاعة تصور کرد تکالیف احتمالی و موهوم است و این درست نیست.

«والحمد لله رب العالمین»